

در توجیه استدلال به آیه اخیر گفته شده :

«قرآن در داستان ملکه سبا تکلیف مدیریت و حکومت زنان را مشخص کرده است. هنگامی که از هدهد در برابر سلیمان سخنانی نقل می‌شود، به دو مطلب عجیب و غیر عادی اشاره می‌شود: یکی این که قوم سبا خورشید پرستند. یکی هم این که رئیس آن‌ها یک زن است. هدهد از این ماجراها با تعجب و به عنوان مسائل غیر عادی یاد می‌کند. خداوند و سلیمان نبی نیز تعجب او را رد نمی‌کنند و این از مسائلی است که مورد تایید و امضا شده دین اسلام است و به اصطلاح از احکام امضایی است. این که از زبان هدهد خورشیدپرستی در ردیف حکومت و ریاست بلقیس قرار گرفته و در ذیل آیه هم چنین آمده که شیطان اعمال آن‌ها را زینت داده و آن‌ها را از راه حق بازداشته است؛ پس هدایت نمی‌شوند، خود دلیل بر آن است که ریاست بلقیس، امری کاملاً مذموم و ناپسند است و خداوند نیز سخن هدهد را بی هیچ مطلب و حاشیه‌ای نقل کرده است، گویا این تعجب و مذمت مورد قبول خداوند واقع شده است».¹ در ادامه به نقل و بررسی این گفته‌ها می‌پردازیم.

2. سنت

در راستای اثبات منع ولایت و تصدی زنان نسبت به مناصب مهم - از جمله: قضاوت - به روایاتی از خاصه و عامه تمسک شده است؛ از این قبیل:

الف) معتبره ابوخیجه، آن جا که امام - علیه السلام - فرمودند: «ولکن انظروا الی رجل منکم». این استدلال را جمعی از فقیهان در بیان خود دارند.²

ب) روایت جابر بن یزید جعفی قال سمعت ابا جعفر محمد بن علی الباقر - علیه السلام - يقول: لیس علی النساء اذان و لا اقامة و لا جمعة و لا جماعة و لا عیادة المریض و لا اتباع الجنابة و لا اجهار بالتلبیة و لا الهرولة بین الصفا و المروة و لا استلام الحجر الاسود و لا دخول الکعبة و لا الحلق انما یقصرن من شعورهن و لا تتولی المرأة القضاء و لا تولی الامارة و لا تستشار و لا تذبح الا من اضطرار و تبدأ فی الوضوء بباطن الذراع و الرجل بظاهره و لاتمسح کما یمسح الرجال بل علیها ان تلقی الخمار عن موضع مسح رأسها فی صلاة الغداة و المغرب و تمسح علیه فی سائر الصلوات تدخل اصبعها فتمسح علی رأسها من غیر ان تلقی عنها خمارها فاذا قامت فی صلاتها ضمت رجلیها و وضعت یدیها علی صدرها و تضع یدیها فی رکوعها علی فخذیها و تجلس اذا ارادت السجود و سجدت لاطئة بالارض و اذا رفعت رأسها من السجود جلست ثم نهضت الی القیام و اذا قعدت للتشهد رفعت رجلیها و ضمت فخذیها و...».³

¹ همان، ص 171.

² ر.ک: جواهر الکلام، ج 40، ص 14؛ مبانی تکملة المنهاج، ج 1، ص 10؛ و ...

³ الخصال، ج 2، ص 208، باب السبعین و مافوقه. در متن پیش رو «و لا تتولی» است که بی تردید فعل مضارع است نه مصدر. لکن در نقل وسائل الشیعه (ج 20، ابواب مقدمات النکاح، باب 123، ح 1، ص 220) «و لا تولی المرأة» ذکر شده است که احتمال مصدر بودن آن نیز وجود دارد. و بر اساس نقل وسائل الشیعة است که (در وجه استدلال به حدیث) برخی گفته اند:

ج) روایت دیگری را شیخ صدوق از حماد بن عمرو و انس بن محمد از پدرش (محمد) از امام صادق از امام باقر از جدشان از علی بن ابی طالب - علیهم السلام - از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل می کند که در بخشی از آن آمده است :

«یا علی! لیس علی النساء جمعة و لا جماعة و لا اذان و لا اقامة و لا عیادة مریض و لا اتباع جنازة و لا هرولة بین الصفا و المروة و لا استلام الحجر و لا حلق و لا تولی القضاء و لا تستشار و لا تذبح الا عند الضرورة و لا تجهر بالتلبیة و لا تقیم عند قبر ...»⁴

د) گروه روایاتی است که جامع آنها دلالتشان بر این است که مدیریت بانوان عامل ناکارآمدی و شکست است. به عنوان نمونه توجه کنید :

«فی البخاری عن ابی بکرة قال : لقد نفعنی الله بکلمة سمعتها من رسول الله - صلی الله علیه و آله - ایام الجمل بعد ما کدت ان الحق باصحاب الجمل فاقاتل معهم. قال : لما بلغ رسول الله ان اهل فارس قد ملکوا علیهم بنت کسری قال : «لن یفلح قوم ولّوا امرهم امرأة»⁵.

در منابع اهل تسنن - که بعضا در منابع شیعه چون تحف العقول نیز وجود دارد - به روایاتی دیگر با مضمون فوق و تعبیر نزدیک به آن برمی خوریم : تعابیری مثل : «لن یفلح قوم تملکهم امرأة» - که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ارتباط با حکومت دختر خسرو پرویز به عنوان جانشین وی به منصبه ظهور رسیده است ؛ «لن یفلح قوم جعلوا امرهم الی امرأة» (مرتبط با قصه فوق الذکر از ابوبکرة)؛ «لن یفلح قوم تماسکهم امرأة» (از ابوبکرة از پیامبر - صلی الله علیه و آله - وقتی حضرت شنیدند که مردم ذی یزن زنی را به سرپرستی خود برگزیده اند)؛ «لن یفلح قوم ولیتهم امرأة»؛ «لن یفلح قوم قادتهم امرأة»، و ...⁶

«بناء علی کون «تولی» فعلا، فیکون معناه : فلا تتولی القضاء؛ لانه یبطل او لا یصح. و الا فعلی المصدرية یكون معطوفا علی ما قبله، فلا یدل الا علی نفی الوجوب و الاستحباب المؤکد فلا ینافی الصحة اذا تصدت له» (فقه القضاء، ج 1، ص 94).

می توان گفت : وقتی جناب شیخ حر از خصال نقل می کند و در خصال «و لا تتولی» است (هر چند در وسائل «و لا تولی المرأة القضاء» نقل شده است)، وجهی موجه برای احتمال مصدر بودن باقی نمی ماند و قاعدتا در نقل جناب شیخ حر از جناب شیخ صدوق تصحیف صورت گرفته است. فتأمل.

4. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 254 و 263.

5. صحیح البخاری، کتاب المغازی، باب کتاب النبی - صلی الله علیه و آله - الی کسری و قیصر، ج 6، ص 10؛ و ...

6. ر.ک : بررسی فقهی مدیریت زنان در مناصب سیاسی، صص 184 - 190.